

Leila Chamankhah, "Writing Censures in Kerman,"

Iran Nameh, 27:1 (2012), 34-49.

ردیه خوانی در کرمان: تحلیل ردیه‌های شیخی بر بایان و بهائیان (۱۳۴۸-۱۲۶۸)

لیلا چمن‌خواه

استادیار علوم سیاسی دانشگاه آزاد



بازارچه، کرمان، عکس از اینترنت، منبع: فوتوبلر

Leila Chamankhah

l.chamankhah@gmail.com



از آغاز دعوت سید علی‌محمد باب تا زمان حاضر بایان و بهائیت همواره از جانب اکثریت شیعه اعم از شیخی و متشرعی مردود دانسته شده است. شیخی به رغم توان عددی، اقتصادی و سیاسی محدودتر نسبت به جریان اکثریت (متشرعی) آغازکننده این راه بودند و مبارزه را در قالب ردیه‌هایی آغاز کردند که در سال‌های بعد سنت غنی برای مبارزه دینی، اثبات راست آئینی و نتیجتاً طرد این دو اقلیت فراهم کرد. اما این مبارزه که - دست کم در سال‌های اولیه - می‌توان آن را در چارچوب مجادله قلمی و فکری دانست، قابل مقایسه با مبارزه غیر قلمی و غیرفکری نبود که جریان‌ها و سازمان‌های اسلامی سال‌ها

لیلا چمن‌خواه (زاده ۱۳۵۳) استادیار علوم سیاسی دانشگاه آزاد کرمان است در زمینه تخصصی اقلیت‌های مذهبی، به خصوص شیخیان و بهائیان. از جمله آثار او ترجمه الهیات سیاسی کارل اشمیت (تهران: نگاه معاصر، ۱۳۹۰) است.

ISSN 0892-4147 print/ISSN 2159-421X online/2012/27.1/34-49

و ناآگاهانه با بیرون کشاندن مبارزه به بیرون از چارچوب دینی، این دو جریان فکری را به خارجیان و بیگانگان زندگی اجتماعی و فرهنگی ایران تبدیل کردند.

قبل از واکنش‌های مکتب شیخی کرمان، پیروان سید کاظم رشتی در آذربایجان و قزوین بودند که برای نخستین بار اتهام کفر و الحاد به سید علیمحمد باب را عنوان کردند. همچنین ردیه‌های قره‌العین بابی که خود پیشتر از بزرگان شیخیه بود بر شخصیت‌های شیعی و شیخی از عمویش ملا محمد تقی برغانی گرفته تا محمد کریم‌خان کرمانی در زمره مهمترین مواردی‌اند از افتتاح باب مجادله نظری و قلمی میان شیخیان و بابیان.^۲

در کنار مجادله‌های نظری، باید از نزاع بر سر جانشینی یاد کنیم که میان برخی از شاگردان برجسته سید کاظم رشتی از یک سو و طرفداران باب از سوی دیگر رخ داد و نقش مهمی در ایجاد فضای ردیه‌نویسی داشت. این حوادث از این رو اهمیت دارند که واکنش‌های شیخیه کرمان علیه بابیان و پاسخ‌های آنها را برای خواننده معنادار می‌کنند. همچنین، مرکز جغرافیای نزاع، نه ایران که عراق و مشخصاً کربلا بود و نزاع میان سه نفر یعنی ملا حسن گوهر، ملا محیط کرمانی و قره‌العین بیش از همه مشهود بود. ورود محمد کریم‌خان کرمانی به منازعات کربلا که در نتیجه دعوت باب از او برای قبول دعوت نو انجام گرفت و ما در ادامه شرحش را آورده‌ایم، تنها به پیچیده‌تر شدن مسأله کمک کرد.^۳



^۱ بر خود لازم می‌دانم که از آقایان کاوه بیات و مؤژان مؤمن به‌خاطر خواندن نسخه اولیه مقاله و نظرات و پیشنهادات ارزشمند ایشان تشکر کنم. مؤژان مؤمن به ویژه مرا از بسیاری خطاهای تاریخی آگاه کرد. لازم به ذکر است که ساحت ایشان از هر خطای من مبرا است و کاستی‌ها به من تعلق دارد. ^۲ اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهورالحق، جلد سوم در تارنمای: www.h-net.org/~bahai/areprint/vol2/mazand/tzh3/tzh3.htm

^۳ ۲۵۷ از ردیه نوشتن قره‌العین بر ردیه‌های محمد کریم‌خان نسبت به باب و دعوی او یاد می‌کند. ردیه‌نویسی را محمد کریم‌خان شروع کرد و قره‌العین نیز به او پاسخ گفت. تمکایون گزارش کاملی از اولین مجادله‌های درونی و واکنش‌های شیخی به بابیه را در مقاله ذیل آورده است:

Denis McEoin, "Early Shaykhi Reactions to the Bab and his Claims," in *The Messiah of Shiraz* (Brill: Leiden & Boston, 2009), 285-324.

بعد به راه انداختند. این جریان‌های متأخر همچنان که در ادامه خواهیم دید میراث‌خواران قابل‌ی برای آغازکنندگان این سنت نبودند و دعوا را از مجادله‌ای درون دینی به مبارزه‌ای رسوا و بی‌پروا بدل کردند که جز سرکوب خونین بار و ثمر دیگری نداشت. مجادله درون دینی که ما از آن نام می‌بریم در شکل و شمایل ردیه‌هایی متجلی شد که به لحاظ انسجام ادبی و منطق درونی‌شان غنی و تأثیر گذارند، و چون بر بستر الهیات شیعی (و به ویژه الهیات شیخی) شکل گرفته‌اند قابلیت این را دارند که طرد و سرکوب را موجه جلوه دهند. اما ردیه‌های بعدی متعلق به جریان متشرعی جز ناسزا، لعن و لغاظی بیهوده چیز دیگری نیستند

در نوشته حاضر تنها رديه‌های شيخيان کرمان بر دعوی باب و جريان‌های بابی و بهایی مورد بررسی و تحليل قرار گرفته است. ارزیابی رديه‌های بابيان در کر بلا عليه شيخيان که قره‌العین آغازگر آن بود، و همچنین مجادله‌های قلمی - نظری شيخيان تبریز با بابيان موضوع مقاله‌های دیگری است که از چارچوب کار ما در اینجا خارج بوده است.

ظهور گرایش نو در فرجام‌شناسی شیعی

در امام‌شناسی شیعه حقیقت الهی دو وجه ظاهری و باطنی دارد که اولی در پیامبر و دومی در ائمه متجلی شده است. وحی رابط پیامبر با حقیقت است و در زمانه انقطاع آن امام نماینده باطن حقیقت الهی، آورنده تأویل معنوی کتاب و حدیث برای خواص امت و ضامن بقای دین محسوب می‌شود. افزون بر این امام به واسطه دارا بودن مشروعیت تعلیمی در فقدان پیامبر شکل‌دهنده به محتوای تشیع بوده، و مأذون از جانب خدا برای ریاست عامه مؤمنین در امور دنیا و دین بر سیل خلیفگی و نیابت از پیامبر است.^۴ مکتب شیعی را به عنوان یکی از گرایش‌های متأخر شیعه باید تلاشی دانست برای ارتقای سطح این امام‌شناسی^۵ که بعضاً درباره ائمه و جایگاه آنها در خلقت اغراق می‌کند.

معرفت امام در این حکمت الهی با باطن وحی قرآنی و باطن وحی‌های انبیاء گذشته بستگی دارد و بنابراین به تأویل و تفسیر باطن و حقیقت تنزیلات آسمانی مربوط می‌شود. از این روست که منابع شیعی همیشه بر عین متون اخبار و بیانات امامان متکی است و روش تفکر نیز خیلی باطنی‌تر و در حقیقت بر اساس تأویل باطن و بر پایه فهم و تفهیم متکی است تا براهین عقلی.^۶ بر این اساس مشایخ شیعی نظام فکری‌ای را سامان دادند که بر درک عرفانی از عوالم متعدد با ساختار سلسله مراتبی استوار است که از عالم ماده شروع و به عالم جبروت یا "عالم معقولات پاک" ختم می‌شود. عالم بعد یا عالم "وجودهای خالص نور" جایگاه ائمه است و به همین دلیل استدلال می‌شود که ائمه همانند پیامبر واجد حقیقت روحانی بوده و وجودهای الهی از پیش موجوداند که خلقت به واسطگی آنها صورت تحقق می‌پذیرد.^۷

آنچه نقش کامل‌کننده را در این نظام فکری دارد حاملان علم امام و نمایندگان اویند و در اصطلاح "شیعه کامل" خوانده می‌شوند. محمد کریم خان کرمانی (۱۲۸۸-۱۲۲۵ ق) سومین پیشوای شیعی پس از شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی، که مهمترین نقش را نیز در تبیین مفهوم شیعه کامل ایفا کرده است در کتاب رجوم الشیاطین چنین می‌گوید:

"در هر عصری بالغ کاملی که به حقیقت معرفت عارف و به حقیقت عبادت بندگی نماید باید باشد تا خلقت لغو نباشد و از فضل او عیش سایر خلق برقرار بماند؛ زیرا که اگر عرض وجود او نبود حکیم برای سایر خلق قبضه‌ای نمی‌گرفت ... پس کاملان در هر عصری همیشه موجودند و اگر ایشان نبودند دنیا و مافیها بر پا نمی‌ایستاد."^۸

اگرچه عالم خاکی محروم از وجود این افراد کامل برقرار نخواهد بود، اما آنها قادر به آشکار کردن خود با اسم و رسم نیستند و بنابراین امکان شناختشان منتفی است. بنابراین این کاملان جماعتی را تشکیل می‌دهند که وظیفه شناخت اقوال و تعالیم ائمه و همچنین روایت اخبار ایشان را بر عهده دارند و باور به آنها باور به شخص خاصی نیست و احدی خطاب قرار نمی‌گیرد. این "کاملین از شیعیان"^۹ بر طبق یک حدیث معتبر که "باب امام دوازدهم با غیبت امام دوازدهم غایب شده است" حق ادعای نیابت و بایب نداشته و مراد از معرفت به آنها معرفت به مقام واسطگی آنهاست نه به شخص آنها. این همان معرفتی است که رکن چهارم مکتب شیعی را شکل می‌دهد و رکن رابع نام دارد.^{۱۰}

سید علیمحمد شیرازی ملقب به باب (۱۲۶۶-۱۲۳۵) با ادعای بایب و وساطت (نیابت امام) که بعدها با دعوی امامت و آوردن دین جدید تکمیل شد در حقیقت علیه این اصل مهم مکتب شیعی اقدام کرد. آنچه که جدال فکری میان بایبیت - که به تدریج تمامی اصول مهم مکتب شیعی و حتی اسلام را از میان برداشت - و شیخیه را کامل کرد، شکل گرفتن یک جنبش اجتماعی هزاره‌گرایانه بود که وجوه برجسته سیاسی داشت. همچنان‌که در ادامه خواهیم

۶. (۱۳۴۶)، ۶.

اکرین، مکتب شیعی، ۷-۴.

۷. هانری کرین، ارض ملکوت و کالبد انسان در روز رستاخیز: از ایران مزدايي تا ایران شیعی، ترجمه سید ضیاءالدین دهشیری (تهران: مرکز ایرانی مطالعه فرهنگ ها، ۱۳۵۸)، ۱۱۳.

۸. محمد کریم خان کرمانی، رجوم الشیاطین، ترجمه ابوالقاسم خان

۴. محمدعلی میرمعزی، "پژوهشی در باب امام‌شناسی در تشیع دوازده‌امامی اولیه"، ایران نامه، سال ۹، شماره ۳ (تابستان ۱۳۷۰)، ۳۵۵-۳۵۶. و ملاعبدالرزاق فیاض لاهیجی، گوهر مراد، تصحیح و مقدمه از زین‌العابدین قربانی لاهیجی (تهران: چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۲)، ۴۱۰.

۹. هانری کرین، مکتب شیعی از حکمت الهی شیعی (بی‌جا: نشر تابان،

دید دو تا از مهمترین ردیه‌های شیخی به درخواست شاه شهید - ناصرالدین شاه - و برای مقابله با دشمن مشترک نوشته شده‌اند.

سه ردیه دیگر یعنی رساله مبارکه صاعقه در رد باب مرتاب - از این به بعد رساله صاعقه - معراج السعاده و صواعق البرهان فی رد دلائل العرفان به قلم زین‌العابدین خان کرمانی (۱۳۶۰-۱۲۷۶) در زمان فرو نشستن دعوی باییت و شکل‌گیری بهاییت تألیف شده‌اند. ردیه‌هایی که در طول مدت هشتاد سال نوشته شدند، از چشم‌انداز پاسخ کسانی باید فهمیده شوند که خود را صاحبان "طریقه حقه اصولیه"^{۱۱} می‌دانستند و خطر بدعت در دین را مهمترین مخاطره دوران خود برآورد می‌کردند و برای خود در این جدال وظیفه‌ای شرعی قائل بودند.

محمد کریم خان کرمانی فرزند ابراهیم خان ظهیرالدوله حاکم وقت کرمان و هم‌درس سید علیمحمد شیرازی در مکتب شیخی سید کاظم رشتی (۱۲۵۹-۱۲۱۲ق) به سائقه راست آئینی و وفاداری به سنت علمی پیشوای خود جدال قلمی - فکری را با سید علیمحمد باب آغاز کرد و حتی در روزگار حاضر سنتی که او بنیان گذاشت توسط جریان اصلی شیعه حفظ و مراعات شده است. افزون بر دلایل کلامی که می‌توان برای محمد کریم‌خان بر شمرد، باید به نکته‌ای اشاره کرد که مک ایون به خوبی آن را تحلیل کرده است و بی‌ارتباط با سائقه‌های دینی وی نیست. مک ایون اشاره می‌کند که ظهور بابیه فرصت مناسبی در اختیار محمد کریم‌خان و جانشینانش گذارد تا هم درستی ادعاهای دینی خود را در دعوا با جریان اصلی تشیع به اثبات برسانند و هم موضع خود را به عنوان مدافعان دین در چشم دربار و روحانیون تقویت کنند. از این رو، تمام تلاش ایشان و به ویژه محمد کریم‌خان که آغازگر راه بود، هم رد بابیه به عنوان بدعتی نادرست در دین - بخوانید شیخیه - و هم نزدیک کردن هر چه بیشتر شیخیه با جریان راست آئینی شیعی بود. در اولین ردیه که ازهاق‌الباطل نام دارد، وی بیش از این که به رد باب و مدعاهایش بپردازد به آموزه‌های تشیع واقعی می‌پردازد.^{۱۲}

با اظهار امر سید علیمحمد باب در سال ۱۲۶۰ هجری اولین گروهی که هم از سوی دربار و هم از سوی روحانیون در مظان اتهام بابی‌گری قرار داشتند شیخیه بودند؛ از این رو نوشتن ردیه‌ها را باید هم‌زمان پاسخی به این دو گروه نیز تلقی کرد. در یکی از رساله‌های محمد کریم‌خان که در سال ۱۲۸۲ قمری و در پاسخ به پرسش "سپه سالار اعظم اکرم افخم" نوشته شد که وی می‌کوشد تا از طریق توضیح مسأله کلامی رکن رابع دامن خود و مکتب شیخی را از اتهام بابی‌گری پاک کند. وی در این رساله که رساله رکن رابع نام دارد آن را از ضروریات اسلام و همه مذاهب می‌داند و با توجه به بحث‌هایی که بیش از همه حول محور رکن رابع وجود داشت، از سائل می‌پرسد که چگونه "این حرف بدعتی‌ست و چگونه تازه در دین خدا چیزی داخل کرده‌ایم. این همان حرفی‌ست که از وقتی که اسلام پیدا شده بلکه از وقتی که حضرت آدم علیه‌السلام به زمین آمده این حرف را آورده است."^{۱۳} وی به تصریح این ادعا را رد می‌کند که رکن رابع هم‌وزن امامت است یا اینکه "اسباب ادعای سلطنت،" و با توضیحاتی که می‌دهد مکتب شیخی را در متن جریان کلی دین می‌داند که اکنون به دلیل سر بر آوردن بابیه در مظان اتهام قرار گرفته است. تلاش محمد کریم‌خان برای اشاره هم‌زمان به دو نهاد دین - تشیع - و سلطنت در اینجا معنادار است؛ از این رو استدلال او را - به رغم طولانی بودن - می‌آوریم:

"و گاه باشد که بگویند که فلانی خود را رکن رابع و رکن رابع را هم منحصر در فرد و مفترض الطاعه می‌داند و گاه باشد که بگویند که فلانی مدعی سلطنت است و این حکایت رکن رابع اسباب ادعای سلطنت است و خود را امام سیزدهمی قرار داده و از این قبیل مزخرفات بگویند و شیخیه را جفت بابیه ملاحظه قرار دهند و اظهار کنند که اینها هم طالب فساد در ملکنند و خیال خروج در مملکت دارند و سال‌های دراز است و چهل پنجاه سال است که ادعای این‌گونه تهمت‌ها را زده‌اند و در نزد هر کس گفته‌اند... و الا بحق خدای متقم قهار که... مرتکب هیچ گونه امری نیستم و هیچ ریاستی و ولایتی و حکومت شرعی و تولیت وقفی ندارم و به امر فقیری و درس و بحث خود و دعای دولت قاهره شبی به روز و روزی به شب می‌آورم آخر این خیال تا کی بروز می‌کند."^{۱۴}

Dissertation by Denis Martin McEoin (King's College, Cambridge, 1979), 124-125.

^{۱۲} محمد کریم‌خان کرمانی، رکن رابع (کرمان، چاپخانه سعادت، ۱۲۸۲).

۱۷-۱۸.

^{۱۳} کرمانی، رکن رابع، ۲۰-۱۹.

ابراهیمی کرمانی (تبریز: بی نا، ۱۳۶۸)، ۷۴.

اکرین، مکتب شیخی، ۹۴.

اکرین، مکتب شیخی، ۹۵-۹۴.

اکرین، مکتب شیخی، ۱۰.

^{۱۲} Denis Martin McEoin, *From Shaykhism to Babism: A Study in Charismatic Renewal in Shi'i Islam*, Ph.D.

با این مقدمات، به سراغ تحلیل و بررسی ردیه‌ها می‌رویم. اولین ردیه از هاق‌الباطل بود که در ۱۲۷۱ ق نوشته شد، تیر شهاب و شهاب ثاقب یک سال بعد (۱۲۷۲ ق) تحریر شدند و در ۱۲۸۳ ق رساله در رد باب مرتاب آمد که در اصل به عربی است اما به فارسی هم ترجمه شده و به خواست ناصرالدین شاه پادشاه وقت به نگارش درآمده است:

”و بعد چون صادر شد فرمان قدرهم عنان و حکم قضا توأمان از مصدر ابهت و جلالت، اعلی حضرت ناهید عشرت کیوان رفعت خورشید رایت بهرام صولت، مشتری سعادت اقدس ارفع همایون شهنشاه اعظم و مالک الرقاب افخم ظل الله فی الارضین و مظهر جلال الله فی العالمین اعنی سلطان سلاطین زمان و خاقان خواقین جهان مالک رقاب امم و شهنشاه عرب و عجم، حامی شریعت محمدی و ناصر طریقت مرتضوی السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان السلطان ناصرالدین شاه غازی...“^{۱۵} که بنویسم رساله مختصری در بیان احوال طایفه ضاله مصله متحیره تائمه معروف بابیه که در این ایام در هر گوشه و مقام پیدا شده‌اند...“^{۱۶}

این فقره از آن جهت اهمیت دارد که به پیوند نزدیک میان نظام سیاسی و نظم دینی اشاره می‌کند و جایگاه دومی را در تقویت و توجیه اولی نشان می‌دهد. لازم به ذکر است که نویسنده سطور بالا همان کسی است که رساله کوچک خاتمه ناصریه را هم ده سال پیش از تاریخ تألیف رساله در رد باب مرتاب یعنی در سال ۱۲۷۳ ق “در مضرت‌های دینی و دنیایی که بواسطه استیلائی این کفار بر بلدی مسلمانان آن بلد حاصل می‌شود”^{۱۷} و در ترغیب شاه وقت ناصرالدین شاه از خطر “این اشرار فجار”^{۱۸} نوشته و گواهی است بر راست آئینی او و مکتب شیخی که در آن ایام و در نتیجه اقدامات بایبان علیه دربار قاجار در مظان داشتن گرایش‌های ضد سلطنت بودند.

نظم سیاسی مطلوب نویسنده که در خاتمه ناصریه از آن طرفداری می‌کند چیزی جدا از نظم موجود نیست که در آن زمان به دلیل هجوم “فرنگان و محبان ایشان”^{۱۹} و خطری که وی از حضور آنها می‌دید رو به زوال و نابودی داشته است. استدلال‌های وی در ضرورت پیوند میان سلطنت و دیانت استدلال‌های کلاسیک اندیشه سیاسی شیعه است که سلطنت واقعاً موجود را حافظ دین محمدی و عظمت اسلام و متابعت امر سلطان را متابعت امر پیامبر و خدا می‌داند. این ارتباط آنقدر هست که خواننده به راحتی نمی‌تواند در استدلال‌هایی که می‌آورد تمایز بگذارد میان پادشاه وقت و اهمیت شأن ساکنان مسلمان ایران با صدر اسلام و اهمیتی که جایگاه پیروان اولیه پیامبر داشت: “روز اول هم که کسی مسلمان می‌شد غیر از این نبود که با پیغمبر صلی الله علیه و آله حرکت می‌کرد، پس اگر امروز هم کسی با فرنگیان دوست شود و به سیرت ایشان راه رود، البته از ایشان محسوب می‌شود.”^{۲۰} وی در ادامه پس از آوردن استدلال مبنی بر راضی نبودن خداوند از سلوک کردن “مسلمانان به طور دشمنان”^{۲۱} نتیجه می‌گیرد که “اینطور کفرها” یعنی روی آوردن به دشمن اجنبی “ثمره عامی بودن و معاشرت با علما نکردن و از اول سن تا آخر یک کلمه حق نشیدن ... و اعتنا بدین و اهل دین نکردن است.”^{۲۲}

پُر واضح است که منظور از اهل دین یا علما، فرقه ناجیه شیخیه^{۲۳} یا “خواص خواص شیعه”^{۲۴} است که در ادبیات دینی‌شان “اغلب مردم جاهلند و اطلاع بر عواقب امور ندارند و بسا آنکه بواسطه برخی چورواها و اراجیف که فرنگان و محبان ایشان در میان مردم می‌اندازند...” از راه بدر می‌شوند و میل به خارجی می‌کنند.^{۲۵} ادامه رساله تا آخر نیز چنان‌که گفتیم توجیه سلطنت موجود است و ضرورت اطاعت از آن؛ حتی اگر بر مردم سخت‌گیر باشد که آن هم عین لطف است و از حکومت کفر - فرنگیان - بهتر: “باری غرض اینست که میل کردن به فرنگی اینقدر بد است، چه جای آنکه به سنت و سیرت او راه روند [۹].

^{۱۵} تأکید از متن است.

^{۱۶} محمد کریم‌خان کرمانی، رساله در رد باب مرتاب (کرمان، چاپخانه سعادت، ۱۲۸۳)، ۳.

^{۱۷} محمد کریم‌خان کرمانی، خاتمه ناصریه (کرمان: چاپخانه سعادت، ۱۲۷۳)، ۲.

^{۱۸} کرمانی، خاتمه ناصریه، ۳۳.

^{۱۹} کرمانی، خاتمه ناصریه، ۲.

^{۲۰} کرمانی، خاتمه ناصریه، ۵.

^{۲۱} کرمانی، خاتمه ناصریه، ۶.

^{۲۲} کرمانی، خاتمه ناصریه، ۸-۷.

^{۲۳} محمد کریم‌خان کرمانی، ارشادالعوام، (بی‌جا، بی‌نا، ۱۲۶۷)، ج سوم، ۱۴۵.

^{۲۴} کرمانی، ارشادالعوام، ۲۰.

^{۲۵} کرمانی، خاتمه ناصریه، ۲.

^{۲۶} کرمانی، خاتمه ناصریه، ۹.

^{۲۷} نقل قولی که در اینجا از جلد چهارم کتاب ارشادالعوام - که کتابی در اصول عقاید شیخی است - می‌آوریم، واضح‌ترین وجه دیدگاه شیخیه نسبت به صوفیه را نشان می‌دهد؛ دیدگاهی که هم در دیگر کتب محمد کریم خان و هم بقیه مشایخ شیخی به چشم می‌خورد: “آیا نمیدانی که پست‌ترین طوائف صوفیه‌اند و همه صوفیه مخالف ما هستند و طریقه ایشان مخالف طریقه ماست و نیستند ایشان مگر نصاری یا مجوس این امت.” (۱۲۶۷، ۱۵۵) جالب است که با وجود تفاوت‌های واضح میان صوفیه و بابت وی

چه جای آنکه آنها را راه به بلاد اسلام دهند و آن اشرار را بر رقاب مسلمانان مستولی نمایند [؟] و الله العلی العظیم که اگر بفهمند اهل ایران باید راضی باشند به دولت پادشاه اسلام اگرچه آسیاب بر تخم چشم ایشان بگرداند و میخ بر فرق ایشان بکوبد و اگر اه داشته باشند دول خارجه کافره را اگرچه الوف الوف انعامها و جایزه‌ها دهند و عزت‌ها و منصب‌ها بخشند.^{۲۶}

حفظ سلطنت موجود و تلاش برای مبارزه با دو خصم اصلی آن یعنی فرنگیان به ویژه انگلیسی‌ها و جریانات دینی انحرافی که بابت و تصوف مهم‌ترین نمایندگانش بودند،^{۲۸} نه تنها در آثار محمد کریم‌خان که در نوشته‌ها و تعلیمات دیگر مشایخ شیخی نیز به چشم می‌خورد. از این منظر می‌توان مکتب شیخی را نماینده محافظه کارترین گرایش‌های فکری در ایران آن روز دانست که از فرط فرنگی ستیزی تحت لوای حفظ هیبت و عظمت دین و دولت، با گره زدن آزادی خواهی به اجنبی به مبارزه با دستاوردهای غرب پرداختند.

«و حال آنکه بسا آنکه آن مرد که پینه دوز فرنگ است و آنجا اعتباری نداشته و گریخته از گرسنگی و آمده نانی تحصیل کند و طب هم نمی‌داند و بلهوسان ایران او را صاحب صاحبگویان بر خدا و رسول مقدم داشته‌اند حال این بلهوسان چه خواهند کرد اگر دولت انگلیس شود و پرده حیا برداشته شود و اذن آزادی داده شود و کسی در مرتد شدن از شمشیر اسلام نترسد؟^{۲۸}»

به مجادله قلمی با بایبان نیز باید این گونه نگریست. استدلال محمد کریم‌خان استدلال آشنایی است. وی با تمهید مقدماتی که از فلسفه خلقت آدمی و سلسله مراتب آفرینش می‌آورد، ضرورت وجود پیامبران و پادشاهان را اثبات می‌کند و به این نتیجه می‌رسد که مبارزه با بابت از آن رو اهمیت دارد که این جماعت «بنیاد ملت^{۲۹} را می‌خواهند براندازند و اعلام کفر خود افرازند.»^{۳۰} وی هدف خود را همان هدف پیامبران یعنی

آگاهانیدن و مطلع کردن و اثبات نادرستی افکار برهم زندگان نظم سیاسی و دینی می‌داند و ادامه می‌دهد که: «چون در این دولت معدلت آراء بدون سندی ظاهر و فسادی باهر در دفع هر کسی نمی‌کوشند و آن را از عدل نمی‌شمرند، آنان که در خفیه بودند از سیاست محفوظ ماندند و شکوک و شبهات دل‌های ایشان را فرا گرفته و جمعی دیگر را هم گمراه می‌کردند و سیاست بدون حجت هم از عدل نبود و رفع شکوک و شبهات از دل‌ها خدمت علما و حکما بود، پس رأی بیضا ضیاء بر آن قرار گرفت که حقیر رساله‌ای تصنیف نمایم در اثبات عقاید و اعمالشان و فساد طریقه و افعالشان را واضح سازم که این طایفه ضاله گمراهند و از دین خدا عری و بریند.»^{۳۱}

محمد کریم‌خان در این رساله کار خود را با مقدمه‌ای مفصل در بیان توحید^{۳۲} که از جمله واضحات شده و ما در این کتاب درصدد بیان و شرح آن با دلیل و برهان نیستیم^{۳۳} آغاز می‌کند و سپس به ذکر اهمیت نبوت و امامت می‌پردازد و از شیعیان و مومنین می‌خواهد که «با این سه کلمه ابداً بازی نکنند و در حفظ و حرمت آنها اهمال نورزد زیرا که در آن هلاکت ابدی جان است.»^{۳۴} مرحله بعدی استدلال‌های او اثبات اهمیت «سنت جامعه اسلام» است که «مراد از سنت جامعه آن حضرت، یقیناتی است که از او مانده است در میان امت و داخل بدیهیات است که قول اوست... و آن سنت‌های یقینی که از آن حضرت مانده آنها خداوندگار قولی است برای این امت و به منزله محمد بن عبدالله است صلی الله علیه و آله و خلیفه است در روی زمین و کلام الله و رضاء الله و حکم الله است و حرمت آن لازم است مانند حرمت خدا و رسول و تصدیق آن تصدیق خدا و رسول است و تکذیب آن تکذیب خدا و رسول است و کسانی که اقرار برسول الله صلی الله علیه و آله می‌کنند و لکن سنت جامعه را تکذیب می‌کنند مکذب رسول الله می‌باشند حقیقتاً و کافرنند حقیقتاً و از اسلام عری و بریند حقیقتاً.»^{۳۴}

و دیگر مشایخ این دو گرایش را یکی کرده‌اند و انتقادات مشابهی به هر دو وارد می‌آورند. وی در جای دیگری از همین کتاب حکمای یونان و محی‌الدین عربی را به یک اندازه مورد انتقاد قرار می‌دهد و دومی را به پیروی اولی و عامی بودن در دین متهم می‌کند: «حکمای یونان هم این قدر جاهل بودند و در امر دین عامی و نادان بودند چنانکه پیروان ایشان هم در امر دین همین قدر عامی می‌باشند چنانکه محیی‌الدین این عربی با آن حکمت و بسط در امر دین مانند خر در گل مانده بر مذهب تسنن بوده سهل است که یزید و ولید را از اقطاب عالم می‌دانسته و فرعون را از اهل بهشت و ناجی می‌دانسته.» (۱۲۶۷، ۲۸) دلیل رد تصوف هم واضح است: سلسله مراتبی وجودی و لاجرم دینی را انکار کرده، با قائل شدن

به مقوله وحدت وجود همه مخلوقات را بهره‌مند از لطف الهی و بی‌نیاز از وجود حکمای دین می‌داند (۱۲۶۷، ۲۳).^{۳۸} کرمانی، خاتمه ناصریه، ۳۲-۳۱.^{۲۹} ملت در اینجا یعنی جماعت همدینان، در آن زمان هنوز اثری از ملت با دلالت‌های سیاسی نبود.^{۳۰} کرمانی، رساله در رد، ۳.^{۳۱} کرمانی، رساله در رد، ۴.^{۳۲} کرمانی، رساله در رد، ۷.^{۳۳} کرمانی، رساله در رد، ۷.^{۳۴} کرمانی، رساله در رد، ۱۰-۹.

این مقدمات برای ورود به "احوال باب خسران مآب"^{۳۵} است که خود و پیروانش در گفتار فرقه ناجیه "اعدای خدا و رسول صلی الله علیه و آله هستند و مخرب ملت و دولت و مفسد عباد و بلادند و به جهت غیرت اتحاد دین در دفع و قلع و قمع آنها بکوشند و آنها را بخود وانگدارند و به حمایت دین اسلام اعداء دین را از صفحه جهان براندازند."^{۳۶} محمد کریم خان در ده فصل به ذکر ادله‌ای همت می‌گمارد که حاکی از "بطلان این فرقه و ارتداد ایشان و خروج ایشان از دین اسلام" است.^{۳۷} لازم به ذکر است که اطلاق صفاتی چون ارتداد و الحاد و کفر برای بابیان از سوی شیخیه و بالعکس رسم و رویه رایج ردیه نویسان از یک سو و شخصیت‌های بابی از سوی دیگر بوده است. چنانکه در پیشگفتار هم گفته شد، این شیخیان آذربایجان و قزوین بودند که اولین بار چنین گفتاری آفریدند و سپس قره‌العین بود که از این گفتار علیه شیخیان ساکن کربلا و همچنین خانواده خود و به ویژه عمومیش ملا محمد تقی برغانی که بعدها در همین دعوها کشته شد و لقب شهید ثالث گرفت، استفاده کرد. به هر روی، پس از محمد کریم خان آن دسته از مشایخ شیخی که رساله‌ای در رد باییت داشتند حکم به کفر و ارتداد بابیان و "فرستادن آنها از روی زمین به زیر زمین"^{۳۸} دادند.

طوری تغییر می‌دهند تا تکامل روحی و مادی انسان زمان خود را منعکس کند. در باورهای بابی، از آنجایی که ظرفیت معنوی انسان برای پذیرش وحی الهی در طی زمان افزونی می‌یابد، این حقایق معنوی نیز به این منظور تجدید می‌شوند که تغییرات را نمایان کنند.^{۴۱}

این عقیده از سوی مخالفان تعبیر به تناسخ شد که به قول شیخیه بطلان آن از ضروریات اسلام است.^{۴۲} در ذیل همین دلیل اول محمد کریم خان دیگر ادعای "این مرد از راه جهالت" را رد می‌کند که "قاعدۀ تحدی را نمی‌داند می‌گوید جن و انس مثل یک حرف از حروف کتاب مرا نمی‌توانند بیاورند بلکه مثل یک نقطه مثل کتاب مرا نمی‌توانند بیاورند" و در ادامه می‌پرسد که آیا "هیچ عاقل این را معجز قرار می‌دهد؟"^{۴۳} کریم خان این اقدام باب را مصداق بارز "تشریح و بدعت و ضلالت و کفر" می‌داند که گویندۀ آن به دلیل ادعای پیامبری پس از خاتم (ص) کفر محض کرده و "ارتداد خالص بدون شبهه. پس مدعی این امور در اسلام از مسلمین کافر و واجب القتل به اجماع علمای اسلام و عجبتر آنکه مدعی آنست که این کتاب مزخرف او"^{۴۴} افضل از قرآن است. خداوند اینطور رسوا می‌کند اهل بدعت و ضلالت را.^{۴۵}

اولین دلیل "بر بطلان طریقه این مرد" انکار خاتمیت پیامبر و انقطاع وحی است که "از جمله بدیهیات اولیه اسلام است و مسلمین را در آن خلافتی نیست."^{۳۹} لازم به ذکر است که باییت و بهاییت هر دو در مقابل بحث خاتمیت پیامبر و کامل بودن اسلام، به اصلی اشاره می‌کنند که می‌توان آن را وحی نوشونده (مترقی) progressive revelation نامید و اشاره دارد به تداوم و نوشوندگی وحی الهی در هر زمانی که مقتضی باشد. تعالیم الهی در قالب وحی و با توجه به نیاز زمان و مکان به پیام‌آوران ایلغ می‌شود و از این روست که هر یک از ادیان صرفاً مراحل متفاوتی از یک دین در تاریخ‌اند و باییت - و بعدها بهاییت - نیز آخرین مرحله آنها که بیش از ادیان پیشین با نیازهای عصر مدرن سازگار است. بر طبق این آموزه، خداوند واحد است، اما پیام‌آوران وی که همان تجلیات و ظهورات خداوندی باشند متعددند. وحی الهی نیز نوشونده بوده، هرگز قطع نمی‌شود.

دومین دلیل بر بطلان ادعاهای سید علیمحمد باب، ادعای اولوالامر و "مفترض الطاعة" بودن وی است که خود پیامدهایی دارد من جمله دعوت او به جهاد علیه پادشاه وقت؛ درحالی که "در زمان غیبت کبری به اجماع علما جهادی نیست و هیچ عالمی را جایز نیست که شمشیری بکشد و جهادی کند و قشونی جمع کند مگر در رکاب ظفر انتساب پادشاه اسلام پناه دفاع از حوزه اسلام کنند و نصرت مذهب نمایند و ... " سومین دلیل بطلان وی این است که "با این ناتوانی و جهالت و عجز دینی آورد و خلق را به آن دین دعوت کرد و تولا و تبرای او بر این دین واقع شد، مقرر به خود را ناجی و منکر خود را هالک خواند." محمد کریم خان با ذکر حدیثی از امام صادق افترازننده بر خدا و رسول را "کافر و واجب‌القتل" می‌داند؛ زیرا که بدیهی مذهب شیعه است که ائمه دوازده نفرند و نسب هر یک معروف و هیچ یک پسر

بنابراین هر ظهوری - یعنی هر دین جدیدی - قیامت ظهور سابق است؛ مثلاً باییت قیامت اسلام، اسلام قیامت مسیحیت و مسیحیت قیامت یهودیت است.^{۴۰}

از جمله پیامدهای دیگر چنین آموزه‌ای اعتقاد به نسبی دانستن حقیقت دینی است؛ مادامی که پیام‌آوران مدعی آوردن اخلاق ابدی و حقایق معنوی‌ای‌اند که توسط پیام‌آور بعدی احیاء می‌شود. این پیام‌آوران پیام خود را

^{۳۵} کرمانی، رساله در رد، ۱۷.

^{۳۶} کرمانی، رساله در رد، ۲۴.

^{۳۷} کرمانی، رساله در رد، ۲۵.

^{۳۸} کرمانی، رساله در رد، ۵۸.

^{۳۹} کرمانی، رساله در رد، ۲۵.

^{۴۰} ج. ا. اسلمنت، بهاء الله و عصر جدید (حیفا: نشر امانوت، ۱۹۳۲)، ۱۵۵-۱۳۴.

^{۴۱} اسلمنت، بهاء الله، همان.

^{۴۲} زین‌العابدین خان کرمانی، معراج السعاده (کرمان: چاپخانه سعادت، ۱۳۴۸)، ۴۰.

فلان شخص شیرازی نبوده و نیست و بعد از پیغمبر ما پیغمبری نیست و بعد از دین او دینی نه.^{۲۶}

چهارمین دلیل این است که تمامی ادعاهای باب بی دلیل و بدون برهان است و چون قبول سخن بی برهان "رد بر رسول خداست و انکار اوست پس او را برهانی بر حقیقت خود نیست و محال است که برهانی برای این کس باشد و بدون برهان خداوند عالم حجتی بسوی خلق نمی فرستد، پس این شخص کاذب است و تصدیق کننده او از حلیه عقل و فهم عری و بری." دلیل پنجم ناتوانی سید علیمحمد باب است در اثبات صحت همان معجزاتی که خود مدعی اش بوده است از قبیل آوردن کتاب جدید، خروج از مکه مانند امام غایب و ... و در پایان وی خدا را شکر می کند که "این مرد مساوی یک طفل مکتب صرف و نحو نمی دانست و در قوه او نبود که یک صفحه عبارت فصیح بنویسد اگر نه عالمی را به تنگ می آوردند و خداوند چنان رسوا کرد ایشان را که یک عبارت فصیح و بلیغ بلکه یک کاغذ که املائی خطی او درست باشد این مرد نتوانست بنویسد و رسوای خاص و عام شد."^{۲۷}

دلیل ششم به بطلان ادعاهای پیروان باب اختصاص دارد که در زمان سختی برای نجات خود یکدیگر را می فروشند و بر مدعای خود مبنی بر دفاع از عقیده شان ثابت قدم نیستند. ایرادات هفتم و هشتم تکرار دلایل قبلی در ابطال ادعاهای باب در آوردن کتاب جدید و دین جدید و ادعای مهدویت است و خطراتی که این ادعاها می تواند برای برهم زدن نظم سیاسی و دینی داشته باشد. در اینجا نگاه محمد کریم خان به دعوی نو نگاهی کاملاً درون دینی و مبتنی بر سلسله مراتب علمی - معرفتی است که مطابق آن هر کسی را ادعای دعوت جدید و حتی تفسیر و تأویل اخبار دینی نشاید: "اگر گوئی که اخباری که به ظهور مهدی عجل الله فرجه داده اند همه همین است و منم مهدی چنان که گاهی باب چنین می گوید گویم مهدی از نسل امام حسن عسکری است نه میرزا علی محمد پسر میرزا رضای بزاز شیرازی و اگر گوئی که او به هر صورتی که خواسته بروز کرده گویا دیگر امان

^{۲۳} کرمانی، رساله در رد، ۲۶.

^{۲۴} منظور بیان است.

^{۲۵} کرمانی، رساله در رد، ۲۷.

^{۲۶} کرمانی، رساله در رد، ۳۱-۲۸.

^{۲۷} کرمانی، رساله در رد، ۳۴-۳۳.

^{۲۸} کرمانی، رساله در رد، ۳۹-۳۴.

^{۲۹} کرمانی، رساله در رد، ۴۷-۴۳.

^{۳۰} کرمانی، رساله در رد، ۵۸-۵۷.

بر احدی نخواهد ماند فلان بقال هم می گوید من صاحب الأمرم و به صورت من بروز کرده تفاوت صدق و کذب در کجا است؟ اگر تفاوت به ظهور علامات است اما علامات آفاقی که ائمه سابقه فرمایش کرده اند به طور ظاهر که واقع نشده و اگر تو تأویل می کنی آن بقال هم برای خود تأویل می کند و می گوید صاحب الأمر منم و تو هم دجالی و آمده مردم را گمراه کنی و ادعای خدائی هم می کنی و مردمی که از پی تو آمده اند اتباع دجالند. جواب این بقال چیست؟^{۲۸}

دلیل نهم مجدداً در ادامه دلایل قبلی بر بطلان ادعاهای باب است در خصوص افضل دانستن خود نسبت به پیامبر و افضل دانستن کتاب خود نسبت به قرآن. محمد کریم خان نوشته خود را با ابراز خوشحالی از این به پایان می برد که "مذهب این مرد بر رد شیخیه است" و این را از جمله منتهایی می داند که خداوند "به طائفه شیخیه فرموده است." وی سپس از خوانندگان کتابش می خواهد که میان مذهب او و دعوت نو حتماً تمایز دهند و بدانند که شیخیه "الحمد لله همیشه از اینها بیزار و در صدد رد اینها بوده اند و کتابها در رد اینها نوشته اند و همیشه دولت خواه و داعی دوام دولت قاهره و ملازم ملت بیضای محمدی... بوده اند و... احدی یک سر مو خلاف خیرخواهی ملت و دولت از ایشان ندیده است الحمد لله."^{۲۹}

نویسنده در خاتمه کتاب به نکته ای اشاره می کند که می توان آن را درخواست از خواننده دانست که متن او را از سر دینداری او بخواند و بداند که نیت او قتل و از میان بردن آدمها به بهانه بابی بودن نیست، بلکه فقط اخبار و آگاهانیدن مسلمین و تقویت سلطنت وقت است: "در اینجا مسأله ایست که التفات بان لازم است تا اینکه انسان به خطا به معصیت نیفتد و باعث قتل نفسی نشود و آن این است که مذهب این جماعت هنوز مذهب مستقلی ظاهراً نشده و به همت پادشاه اسلام پناه روحنا فاده اینها پراکنده شدند و فرصت نکردند که دین تمامی و مذهب معینی معروف مشهور برای خود وضع کنند و ... اگر یک بیچاره جاهلی به گمان اینکه میرزا علی محمد از سادات است و او را از علما انگاشته و از روی تقوای خود حسن ظنی به او پیدا کرده فهمیده و نسنجیده نمی توان حکم به کفر و قتل او کرد پس باید بسیار احتیاط کرد و سعی کرد که اقرار از آن بشنوند یا شهودی عدل اقامه شود و ... آنچه حقیر سابقاً نوشته ام و اینجا عرض کرده ام از کفر و ارتداد اینها حکم نوعی است که از نوشتجات اینها معلوم می شود."^{۳۰}

پایان رساله هم یادآوری خدمات خود و خاندانش است در مفتضح کردن و مالیدن بابیان و داعیان بابی که مهمترین آنها "یکی ملا صادق نام خراسانی و ... ملا محمد علی نام مازندرانی"^{۵۱} بودند که در نتیجه تلاش‌های او "مخدولا منکوبا" روانه شدند به طوری که الآن دیگر "در صفحات ما الحمدلله احدی نیست." وی خیال شاه وقت - ناصرالدین شاه - را راحت می‌کند که هم‌اکنون با این رساله عوام مردم و رعایا می‌فهمند و دیگر "گول این طایفه ضالّه مضله" را نمی‌خورند و بر مذهب اسلام "در زیر سایه ظل الله بدعاگوئی و بندگی خود قیام و اقدام" می‌نمایند.^{۵۲}

گفتیم که یکی از ردیه‌های مهم محمد کریم خان رساله‌ای است تحت عنوان تیر شهاب در راندن باب خسران‌مآب که ابتدا به عربی بوده و ازهاق الباطل نام داشته،^{۵۳} اما چون "عوام عجم از فهم آن عاجز بودند و به آن سبب شبهه باب خسران مآب در دل‌های آن عوام کالانعام باقی مانده بود"^{۵۴} به درخواست آقا محمد شریف کرمانی اناری از نو به فارسی تحریر شده است. این رساله در ابتدا دو استدلال ارسطویی و افلاطونی را در زمینه مدنی‌الطبع بودن آدمی و سلسله مراتب خلقت و جوهرهای متفاوت انسان‌ها با هم می‌آمیزد تا از آن ضرورت و اهمیت حکما و علمای دین را استخراج کند:

"پس در هر عصری به قدر ضرورت باید انبیا و اولیا و حکما و علما باشند و عدد ایشان هم در هر عصری به قدر ضرورت در آن عصر باید باشد پس از این است که فرموده‌اند که زمین خالی از حجت نمی‌شود و اگر خالی از حجت بماند هر آینه زمین فرو خواهد رفت و خراب خواهد شد" و سپس به اثبات برتری شیخیه برسد با این توجیه که "در این عصر که علم علمای سابق کفایت شعور این خلق را نمی‌کند و محتاج به حکمتی دقیق‌تر و علمی بیشتر و شریف‌تر شده‌اند" ظهوری نو لازم آمده که همان "وجود شریف" شیخ احمد احسائی (۱۲۴۲-۱۱۶۶ ق) و تولد مکتب شیخی است که باید به منزله دمیدن روح شعور در تن عالم تفسیر و فهمیده شود. روشن است که با چنین برهانی تکلیف بابت روشن است. در این رساله در کنار موارد مهمی که علیه بابت مطرح می‌شود، مهم‌ترینشان همان است که قبلا هم ذکر کردیم: دعوت نو دیگر ضابطه‌ای برای حق و باطل باقی نمی‌گذارد و هر "بی‌سوادی [توانایی آن را دارد که] بنا کند و خرافاتی چند به هم ببافد و هر چه می‌خواهد غلط و نامربوط بهم ببافد؛"^{۵۵}

درحالی که می‌دانیم اساس مکتب شیخی بر سلسله مراتب وجود و تعلق علم الهی و دعوت خداوند به کسانی است که جایگاهی مشخص در این نظم داشته

باشند و پر واضح است که بابت نه فقط ضد دین که بیشتر ضد نظم آسمانی است که صورتی در این جهان دارد و در آن هر چیز به جای خود نیکوست. سلسله مراتبی که پیامبر اسلام و ائمه در اولین رتبه آن قرار دارند که "همه یک عقل و یک نفس و یک جسم می‌باشند و از ایشان هم هیچ چیز پنهان نیست" و سپس مقام انبیا، بعد نقباء و در آخر نجبا است^{۵۶} که در آموزه‌های شیخی "معرفت دسته جمعی و نوعی وجود ایشان" رکن رابع نام دارد.^{۵۷} محمد کریم خان در ادامه به نکته‌ای اشاره می‌کند که لب کلام او و دلیل اصلی مخالفت او با بابت است: "خداوند عالم این بنیاد را به حکمتی برپا کرده است و اگر صلاح در آن بود که این بنیاد از هم بپاشد و خراب شود خداوند آن را بنا نمی‌کرد،"^{۵۸} حال آنکه دعاوی باب و اقدامات پیروانش چنین کاری را می‌کند:

"سابق بر این عرض شد که احادیث بسیار از ائمه اطهار سلام‌الله علیهم رسیده است که اسم امام ذکر کردن در زمان غیبت حرام است، پس اظهار امر نجبا و نقبا در زمان غیبت حرام است بان ادله که ذکر شد و از آنچه ذکر شد معلوم شد برای حکیم با سیاست و تدبیر که ادعاهای این مرد گذشته از بطلان ظاهری او که ذکر شد از حکمت و تدبیر نیست و اصل همین ادعای او در مثل این زمان ادل دلیلی است بر بطلان او و اینکه او حکیم نیست بلکه طالب ریاست باطله است و اگر حکیم بودی و سیاست مدن دانستی دانستی که این زمان زمان اظهار امر نجابت و نقابت نیست و هنوز این بنیاد به منتهای اجل خود نرسیده است و هنوز نباید تغییر وضع عالم داده شود زیرا که واضع عالم حکیم و وضع این عالم را این طور خواسته و خرق این اوضاع خرق وضع حکیم است و خلاف غرض خدا از وضع عالم و این کار مؤمن ممتحن نیست."^{۵۹}

وی در دیگر کتب عقیدتی و فقهی خود که ردیه نبوده، به اصول عقاید شیخی اختصاص دارد مجدداً گریزی می‌زند به بابت و در کنار تصوف به بطلان آراء آنها می‌پردازد. اما استدلال‌ها و ادبیات او تفاوتی با ردیه‌ها ندارد و در ادامه همان‌هاست. به عنوان مثال در جلد

^{۵۱} به ترتیب ملقب به مقدس و قدوس.

^{۵۲} کرمانی، رساله در رد، ۵۹-۵۸.

^{۵۳} پیشتر توضیح دادیم که اول ازهاق الباطل نوشته شد سپس تیر شهاب به عنوان ترجمه فارسی آن رساله در آمد.

^{۵۴} محمد کرمانی، تیر شهاب در راندن باب خسران مآب (کرمان، چاپخانه سعادت، ۱۲۷۲)، ۲.

^{۵۵} کرمانی، تیر شهاب، ۷-۲.

^{۵۶} کرمانی، تیر شهاب، ۱۶-۱۲.

^{۵۷} کربن، مکتب شیخی، ۹۵.

^{۵۸} کرمانی، تیر شهاب، ۱۶.

چهارم ارشاد العوام ذیل ذکر مقام باییت، ادعای باب مبنی بر باییت و نیابت امام غایب را رد کرده، او را به اسائه ادب به مقام قرآن و سایر کتب آسمانی و همچنین بدعت در دین و قتل مسلمانانی که مؤمن به او نیستند متهم می‌نماید.^{۶۰}

محمدخان کرمانی (۱۳۲۴-۱۲۶۳ ق) فرزند و جانشین محمد کریم‌خان نیز رساله‌ای دارد به عربی با همین نام رساله فی رد الباب المرتاب که اگرچه مفصل‌تر از رساله پدر است، اما از همان منظر نوشته شده و با همان براهین به رد باییت اقدام کرده است. رساله در چهار باب با عناوین در رد ادعای ربوبیت باب، در رد ادعای نبوت، رد ادعای امامت و در آخر رد ادعای باییت و در سه مطلب در رد شخص میرزا علیمحمد باب، در سایر اسباب کفر وی و در ذکر انواع مذاهب و کتاب‌های باییه نوشته شده است. نویسنده پس از ورود به باب اول شرح مختصری می‌دهد از تلاش جدش و مولایش محمد کریم‌خان و مرتضی قلی‌خان وکیل‌الممالک حاکم کرمان در زمان مظفرالدین شاه در "راندن و اخراج و قتل" بایبان از آن ناحیه که به باری امین‌السلطان اتابک صدر اعظم وقت "مروج دین و حامی مسلمین و خادم دولت ائمه طیبین" ممکن شده است.^{۶۱}

در باب اول که اختصاص به رد شخص باب و ادعای ربوبیت از جانب او دارد محمدخان وی را با فرعون "لعنة الله علیه" مقایسه می‌کند و نتیجه می‌گیرد که البته فرعونیت وی با یک معجزه موسی از میان رفت. وی همانند دیگر پیشوایان شیخی گریزی می‌زند به صوفیه که طریق آنها را هم مانند باییه به فرعونیان شبیه می‌داند؛ چرا که هر دو دعوی الوهیت دارند اما صوفیان به دلیل ضعف و عجز و بیچارگی‌شان اصلاً نیازی به رد و ابطال ندارند. در باب دوم که اختصاص به ادعای نبوت باب دارد که چون "در کلمات وی ظاهر است، لذا لازم می‌آید که با ذکر دلیل به طرد و انکار وی اقدام کنیم تا کفر و ارتداد او آشکار شود." استدلال‌های محمدخان در این بخش ادامه استدلال‌های رایج اسلامی است در اثبات

^{۵۹} کرمانی، تیر شهاب، ۱۷-۱۶.

^{۶۰} محمد کریم‌خان کرمانی، ارشاد العوام (بی جا: بی نا، ۱۲۶۷)، جلد ۴، ۵۹، ۴۸-۴۹، ۲۳-۲۲.

^{۶۱} محمدخان کرمانی، رساله فی رد باب المرتاب (رفسنجان: نسخه غیر چاپی، ۱۲۸۹)، ۶-۵.

^{۶۲} کرمانی، رساله فی رد باب المرتاب، ۹-۶.

^{۶۳} کرمانی، رساله فی رد باب المرتاب، ۱۰.

^{۶۴} کرمانی، رساله فی رد باب المرتاب، ۱۷.

^{۶۵} کرمانی، رساله فی رد باب المرتاب، ۳۳-۳۰.

^{۶۶} محمدخان کرمانی، هدایت‌المستتر شد (کرمان: چاپخانه سعادت، ۱۳۱۱)، ۷۷-۷۶.

نبوت خاتم و ذکر حقانیت وی. او ادامه می‌دهد که اعلام کفر به این امر کفر به خداست؛ چرا که اصل خاتمیت مهمتر از اصل نبوت و رسالت پیامبر است و لزوم اقرار به آن و کفر به انکار آن والاترین مرتبت را در اسلام دارد. در نهایت محمدخان چنین نتیجه می‌گیرد که تکذیب‌کننده نفس خاتمیت دیوانه‌ای است که نباید از او پیروی کرد. وی مشخصاً ایده وحی نوشونده را که باب در کتاب بیان مطرح کرده، هم نبوت عیسی مسیح و هم بعثت پیامبر اسلام را نسخ ادیان قبلی تفسیر کرده بود با ذکر دلیل و شاهد از عهدین رد می‌کند و شیوه استدلال باب را "یکی از راه‌های وسوسه شیطانی" می‌داند.^{۶۲}

در باب سوم که اختصاص به ادعای امامت باب دارد محمدخان با ذکر براهین نقلی امام را واجد علمی چون علم ظهور و رجعت و عارف به شأن امامت می‌داند و ادامه می‌دهد که "احمقی مثل سید علیمحمد باب" صلاحیت امامت ندارد؛ چون امام "جاهل، کذاب، فاسق، مفتر و معصیت کار نیست" که بر نگهداشتن نفس خود ناتوان باشد، شریعت را انکار کند و بر پیامبر اسلام ادعای برتری نماید. افزون بر این مدعی امامت باید حداقلی از عربی بدانند که افضل از "معرفت به حقایق و دقایق" است.^{۶۳} افزون بر این به باور نویسنده "رساله" امام غایب کجا که از بطن نرجس و صلب امام یازدهم متولد می‌شود و میرزا علیمحمد باب کجا که شکی "در دیوانگی اش نیست" و در اول ادعای باییت سپس امامت، بعد نبوت و آوردن کتاب می‌کند و در آخر قرآن را نسخ می‌کند، قتل و کشتار به راه می‌اندازد و با این کار امر خود را باطل می‌کند.^{۶۴}

باب چهارم کتاب رد دعوی باییت است که محمدخان با ذکر اصول عقاید شیخی در باب نقابت و نجابت یا همان رکن رابع به این دعوی می‌پردازد و مدعی را فاقد شرایط لازم دانسته، وی را به کفر، الحاد، رجس، نجاست، خبانت و ضلالت متهم می‌کند و هلاکت او را واجب، راه و روشش را اشتباه‌ترین منش‌ها می‌داند. در منظومه فکری محمدخان باییت چیزی جدا از تشیع که همان "مشایعت و متابعت" سنت پیامبر و ائمه است نیست و از این رو باب را که ادعای باییت و تشریح کرده منکر کتاب الهی و سنت، آمر به عصبیان و حرام‌کننده حلال خدا و حلال‌کننده حرام او می‌پندارد.^{۶۵}

افزون بر این، وی هم در دو ردیه دیگر با عنوان‌های تقویم العوج و در رد تأویلات باییه و هم در کتب فقهی خود به ویژه هدایت‌المستتر شد که به بحث از کیفیت معاد می‌پردازد^{۶۶} سنت مجادله قلمی با باییت را با جدیتی بیش از محمد کریم‌خان ادامه داده است.

در کتاب اول وی مشخصاً به ادعای سید علی محمد باب مبنی بر تأویل آیات قرآن می پردازد و آن را ادعایی گزاف و باطل می داند. این انتقاد را باید در چارچوب انتقادات کلی شیخیه درک کرد: تأویل و به ویژه تأویل آیات قرآن حساب و کتاب دارد و به علت پیچیدگی متن و لایه لایه بودن آیات در تخصص هر کسی نیست:

”بدان که از برای هر حرفی از حروف کتاب تدوینی و تکوینی و هر کلمه و هر آیه تأویلی و بلکه تأویلاتی چند هست مسلماً و در این مسأله شکی و شبهه نیست و بطونی چند برای همه هست و از برای اخبار اهل بیت سلام الله علیهم معانی بسیار است که کلیات آنها هفتاد وجه است... ولی مپندار که هر لفظی یا هر چیزی قابل تأویل به هر چیزی هست، بلکه از برای هر چیزی تأویل مخصوصی باو هست و اگر هزار تأویل هم داشته باشد، همه یک وجه مناسبتی با آن چیز دارد... و هم چنین اخبار بسیاری وارد شده است در نهی از تأویل کردن کتاب خدا به رأی، بلکه تأویل کردن کتاب خدا به رأی به کفر می کشد؛ اگرچه روایت کردن اخبار برای این جماعت اشرف شمری ندارد.“^{۶۷}

محمدخان نیز بر سنت محمد کریم خان هدف از ردیه نویسی را تلاش برای ”احقاق حق“ و نفی تأویلات این ”فرقه ضاله مضله ... لعنهم الله“ می داند و نگرانی از رواج افکار بابی در میان مردم را مهمترین دلیل بر ورود به این جدال قلمی بر می شمارد. وی معترف است که ”احتیاط نمودم که مبدا در این مورد ساکت شوم باعث عقاب شود، بر خودم حتم دانستم که این امر را بر سایر امور مقدم دارم و مطالبی چند به رشته تحریر در آورد شاید بر ارباب بینش بطلان تأویلات ایشان ظاهر شود.“^{۶۸} در رد تأویلات بابیه فقط یک ردیه نیست، بلکه بیشتر رساله ای است مفصل در توضیح کم و کیف تأویل و اصول آن با دلایل نقلی که باید یک فن پیچیده و تخصصی باشد تا ابزاری در دست هر مدعی تأویل.

هانری کربن ضمن بررسی آراء مکتب شیخیه به دو نوع علمی اشاره می کند که از سوی مشایخ آن احصاء شده است: یکی علمی است که از نقد تاریخی به دست می آید و ”ظاهری است و متناسب است با عقیده بی که از خواندن ظاهر تاریخ دستگیر شخص می شود و این علم به نفسه کافی نیست در کسی تصدیق از روی ایمان و حیات معنوی بوجود آورد“ و دوم علمی است تحت نام ”جوهرشناسی یا کشف المحجوب“ که برای پرداختن ”به مفهوم حدیث و به دست آوردن معنی و محتوی آن“ و همچنین درک ”تطابق یا عدم تطابق خبر و حدیث با آهنگ دستگاه کلی“ به کار می رود و لازمه اش این است که قبلاً فرد از ”مفهوم کلی مجموع اخبار و احادیث آگاه باشد.“ علم تأویل را می توان همان ”کشف المحجوبی“ نامید که در گفتار شیخی کار هر فقیهی نیست و در اختیار کسانی است که نه فقط حدیث و قرآن می شناسند، بلکه حتی ”یک رابطه ایمانی بالذات و بالنتیجه به نحوی معنوی“ با امام حاضر برقرار کرده اند که ماحصل آن در درجه اول حال و موهبتی است که ”از اوضاع و احوال ظاهری و از قید زمان و مکان آزاد است“ و دوم یقینی است که با هر گونه یقین ظاهری که از علم رجال و تاریخ روایت به دست آمده، فرق دارد.^{۶۹}

چنین باوری با یکی دیگر از آموزه های معنوی تشیع یعنی ولایت پیوند دارد که طبق آن نه فقط حدیث - که ذکر آن آمد - بلکه وحی قرآنی و وحی به پیامبران نیز ظاهری دارد و باطنی و ثمره تعالیم مقام ولایت هدایت و آشنا ساختن مؤمنان با باطن وحی است و بدیهی است که تأویل که آن هم ظاهر و باطن دارد شیعیان را با اخبار و وحی آشنا می سازد.^{۷۰} از همین روست که محمد خان می گوید ”مراتب تأویل به عینه مثل ارواحی است که تعلق به بدن انسان می گیرد هم چنان که این ارواح به طور تنزل آمده اند تا به پائین تا اینکه این بدن که اسفل از کل است غلیظ همان ارواح است؛ همچنین است امر در مراتب تأویل نسبت به ظاهر و محال است که شیء روحانی بدون جسد در این دنیا بماند، ... بلی اگر از این دنیا بالا بروند و بدن جسمانی را ترک کنند روح را بدون بدن غلیظ مشاهده می کنند.“^{۷۱}

^{۶۷} محمد خان کرمانی، تقویم العوج (کرمان: چاپخانه سعادت، ۱۲۹۸)، ۱۴۲-۱۴۱.
^{۶۸} محمد خان کرمانی، در رد تأویلات بابیه (کرمان چاپخانه سعادت، ۱۲۹۸)، ۳-۲.
^{۶۹} کربن، مکتب شیخی، ۸۷-۸۶.
^{۷۰} کربن، مکتب شیخی، ۷۹.
^{۷۱} محمد خان کرمانی، رساله فی رد باب المرتاب، ۱۳-۱۲.
^{۷۲} به طور کلی عربی نویسی باب یکی از موارد انتقاد جدی مخالفان اعم از شیخی و غیر شیخی به او بود و نقش زیادی در بی توجهی به

مدعاهای او داشت. انتظار می رفت از کسی که مدعی نیابت و بابت، امامت غایب و سپس پیامبری و آوردن دین جدیدی است، عربی درست و بی غلطی داشته باشد. در هر سه جلسه گفت و شنود باب با روحانیون شیعه و شیخی در شیراز، اصفهان و تبریز که این آخری منجر به صدور فرمان اعدام او شد، عربی نویسی وی مورد اعتراض و مطایبه قرار گرفت. نگاه کنید به: حسن مرسل وند، گفت و شنودهای سید علی محمد باب با روحانیون (چاپ ۱، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۸۸).
^{۷۳} نسخه فارسی بیان، باب اول از واحد ثانی.
^{۷۴} اعتضاد السلطنه، فتنه باب، به توضیح عبدالحسین نوایی (چاپ ۳؛

یکی از مهم‌ترین انتقادات شیخیه به سید علی‌محمد باب عربی‌نویسی او و مدعای وی مبنی بر آوردن کتاب بیان بر اساس نحو و صرف جدید عربی است. همهٔ مشایخ شیخی که دستی در ردیه‌نویسی دارند بی‌استثنا به این ادعا پرداخته، آن را نقد کرده و حتی مورد مطایبه قرار داده‌اند.^{۷۲} محمدخان عربی‌نویسی و عربی‌دانی باب را در چارچوب تأویل هم بررسی می‌کند. در عبارات باب بیش از هر چیز اغلاط صرفی و نحوی مشهود است. وقتی هم به باب و یا حتی به مریدانش این موضوع را یادآوری می‌کردند آنان نکته‌گیری در اعراب قرائت یا قواعد عربیه را مردود می‌دانستند و استدلال می‌کردند که "شبهه‌ای نیست که صاحب آیات [یعنی باب] نفی این قواعد و علم به آنها را از خود نموده، بلکه هیچ حجتی نزد اولوالالباب از عدم علم به آنها و اظهار این نوع آیات و کلمات عظمت‌ه نیست."^{۷۳}

روشن است که این ادعاها بیشتر دستمایهٔ بطلان آراء او از جانب شیخیهٔ تبریز و کرمان شد. جالب اینکه وی در توجیه عربی پر غلط خود آن را معجزه هم می‌دانست^{۷۴} که همین امر واکنش تندتر مخالفان را در پی داشت:

"مثلاً می‌گویند که عربیت هفتاد وجه است این نامربوط‌ها یک وجه آنهاست. دیده‌اند امام می‌فرماید ما کلمه می‌گوییم و یک معنی از هفتاد معنی از او اراده می‌کنیم یا جای دیگر می‌فرماید که کلام ما به هفتاد معنی منصرف می‌شود کلمات مزخرفهٔ خود را قیاس به فرمایش امام کرده‌اند. عرض می‌کنم فرض این است که عربی هفتاد وجه باشد می‌گوئی چه؟ آیا یک وجهش این است که نه معنی دارد نه نحوش درست است نه صرفش درست است نه ربط دارد. همچنین چیزی که عربی نمی‌شود. کدام عرب این سخن مزخرف را گفته پس بهتر این است که بگوئی زبانی است خودم اختراع کرده‌ام آنوقت می‌گویم که چقدر جاهل است اختراع‌کنندهٔ این زبان و خود آن لعین."^{۷۵}

تهران: بابک، (۱۳۶۲)، ۱۵۲.

^{۷۰} محمد خان کرمانی، رساله در رد باب المرتاب، ۲۹.

^{۷۱} محمد خان کرمانی، رساله در رد باب المرتاب، ۴۲.

^{۷۲} محمد خان کرمانی، رساله در رد باب المرتاب، ۶.

^{۷۳} بایبان معتقد به خاتمیت باب نیستند، دقیقاً به دلیل باور به وحی نوشونده. پس نویسنده که از او نقل قول آوردیم اشتباه کرده است.

^{۷۴} محمد خان کرمانی، رساله در رد باب المرتاب، ۳۳-۳۲؛ تقویم العوج، ۱۵۹-۷۸.

بنابراین از چشم‌انداز نقد محمدخان وقتی عربی باب در مقام شاگرد سابق مکتب سید کاظم رشتی در شهر عربی زبان کربلا اینقدر ضعیف باشد که برای توجیه آن به چنین طفره رفتن‌هایی مجبور شود، تکلیف تأویل و تفسیردانی وی نیز معلوم است و از همین روست که فصاحت عربی او نزد نویسندهٔ رساله و بلکه تمامی مشایخ شیخی کمتر از فصاحت عربی "قاطرچی عرب" برآورد می‌شود.^{۷۶} وی در نهایت ابراز نگرانی می‌کند که "اگر شخص بنای خود را بر تأویل بگذارد جمیع الفاظ کتاب و سنت را می‌توان به معانی بعیده تأویل کرد و دین از میان برداشته می‌شود."^{۷۷}

نکته اینکه ادعای تأویل توسط باب ادعایی بود برای آوردن انکار اسلام و تجدید دین و جمع کردن پیروان به دور خود و توجیه کتاب بیان که محمدخان آنها را "امت تأویلی و شرع تأویلی" می‌خواند و از او می‌خواهد که دست کم به قواعد تأویل - بر فرض صحتشان - وفادار باشد. بنا به استدلال محمدخان، باب با فن تأویل - که دیدیم همان را هم محمدخان قبول نداشت چون در تخصص وی نمی‌دانست - ادعا کرده بود که روح خاتم که "در مجلی‌ها ظاهر می‌شود" هم اکنون در او به ظهور رسیده و نصوصی که در زمینهٔ خاتمیت دین و پیامبر اسلام است، بر نص او کفایت می‌کند و به این روش پیامبری خود را اثبات، شریعت اسلام را نسخ، و خاتمیت آن را انکار کرد. محمدخان در پاسخ به این ادعا بخش اول برهان را مبنی بر اینکه روح خاتم در مجلی‌ها ظاهر می‌شود می‌پذیرد و می‌گوید که "به این معنی جمیع پیغمبران بلکه اوصیاء ایشان بلکه همهٔ خیرات و مبرات جلوهٔ خاتم است و او اول و آخر است و ..." اما بخش دوم برهان را که بایبان گواه بر خاتمیت باب گرفتند^{۷۸} مردود می‌داند و برهان می‌آورد که "بعد از این بدن در دنیا بدنی که به اسم نبوت خوانده شود و بر او وحی نبوت نازل شود نخواهد آمد و اگر کسی بگوید که چگونه می‌شود که آن حضرت رجعت می‌فرماید و معذک می‌فرماید لانبی بعدی عرض می‌کنم رجعت آن سرور وقتی است که عمر دنیا به آخر برسد."^{۷۹}

زین العابدین خان کرمانی برادر کوچکتر محمدخان و سومین پیشوای شیخی کتابی مفصل دارد با عنوان صواعق البرهان فی ردِّ دلائل العرفان (۱۳۲۱ ق) در رد بایبیت. این کتاب را می‌توان مفصل‌ترین ردیه و جامع تمامی براهین پیش از آن علیه بایبیت دانست که

در پاسخ به ایرادات میرزا حیدرعلی اصفهانی^{۸۴} یکی از بهاییان وقت که در کتاب دلائل العرفان مطرح کرده بود نوشته شده و اولین ردیه‌ای است که مخاطب خاص دارد. وی در ابتدا و به رسم ردیه‌نویسی دعوت باب را بدعت و مزخرف بافتن می‌نامد و دلیل نوشتن کتاب را "اشتباه کاری"هایی می‌داند که نویسنده می‌ترسد اگر "جواب شافی کافی از آن داده نشود برای جماعت بسیار از ضعیفای مسلمین امر مشتبه خواهد شد" و بنابراین به فرمان پدرش که از وی با عنوان "مولای بزرگوار" یاد می‌کند، این ردیه را اولاً به قصد "سعی و کوشش در خدمت دولت آل محمد" و سپس "رفع شبهه از مسلمین" می‌نویسد.^{۸۵}

امت و بلکه خواص امت واضح است "بر ما در مذهب اسلام حرام است متابعت آنها."^{۸۴} استدلال‌های زین‌العابدین خان بر همین نقلی است که از احادیث و اخبار به دست می‌آید، چرا که عقل را محل اعتنایی نیست و اگر هم دلیل عقلی ذکر می‌شود "مستند آن کتاب و سنت است."^{۸۴} وی سپس با استفاده از نصوص و اخبار استدلال می‌کند که نه معجزات و خوارق عادات امام غایب دخلی به باب دارد، نه "آن اخلاق حسنه و علوم و کتاب و سنت... از این مرد دیده شده" و نه وعده الهی مبنی بر ظاهر کردن حجت و روشن کردن برهان او و آشکار کردن صدق قول او از وی دیده شده است.^{۸۵}

تمسک به متشابهات کتاب و سنت اولین دلیل رد بابیان و نتیجه جهل‌شان و آن "مزخرفات که آن بدبخت به هم بافت" است؛ چرا که "وضع الفاظ مخصوص به خداوند عالم" است و از این روست که فهم این معجزه - قرآن - در شأن کسی است که صاحب علم و حکمت‌ها باشد "نه هر که عربی دانست این مطلب را می‌فهمد یا فصیح و بلیغ شد این را می‌داند" و معلوم است که منظور از علم و حکمت همان علم باطنی است و در انحصار شیعیان کامل که حاملان علم امام‌اند. پس تفسیر و تأویل قرآن نیز باید "تأویل حق" باشد که آن هم "بدون معنی ظاهر صحیح نیست؛ زیرا که تأویل و ظاهر به منزله روح و بدن هستند و هیچ روحی بدون بدن نمی‌ایستد."^{۸۶}

سومین نکته‌ای که زین‌العابدین خان به آن می‌پردازد همان استدلال آشنای باور به سلسله مراتب عقول و معرفت و استعداد است که نزد شیعیان و علی‌الخصوص شیخیه جایگاه محکمی دارد و "چه بسیار که اگر از مراتب معرفت بر ایشان فوق استعداد قابلیت عرضه شود از دین خارج شوند." بنابراین اگر کسی قائل به این باشد که باید با همه به یک قسم رفتار کرد و به یک اندازه "امر را بر آنها ظاهر کرد... رأیی سفیهانه و قولی علیل" اختیار کرده است. نویسنده از این برهان استفاده می‌کند تا کم‌استعدادی و بی‌قابلیتی مدعیان دعوت نو را اثبات کند که گنجایش معرفت الهی را ندارند و این گفته ایشان که "هر نفسی بخواهد بفهمد می‌تواند" یکسر باطل است و مجدداً گریزی می‌زند به آوردن کتاب بیان از سوی باب و نسخ قرآن که آن هم برخاسته از ادعای کذب عربی دانی و توانایی او بر اعمال خارق عادت است و "عجب است که علمای کامل بالغ که تمام عمر خود را تدبیر در قرآن دارند اقرار به عجز خود از فهم قرآن دارند و این مرد لا عن شعور می‌گوید که هر کس بخواهد بفهمد می‌فهمد اگر می‌تواند بفهمد پس چرا جن و انس عاجز از اتیان مثل آن هستند."^{۸۶} وی در جای دیگری از خداوند می‌خواهد که مبادا علم را

دومین دلیل ابطال بابت نسخ "ضرورت‌های کلیه دائمه"ای که در همه ادیان هست و با آنهاست که حق از باطل تمیز داده می‌شود. نویسنده صواعق اولین کسی است که به این مطلب اشاره کرده و آن را مفصلاً توضیح داده است. منظور وی از ضرورت‌های کلیه دائمه روش استنتاج صحیح و ناصحیح از اخبار یا تمسک به دو معیار اجماع امت بر "ضرورت‌های آنچنانی که مضطر به آن هستند" و امری که محل شک و انکار از سوی امت است. پس اگر چیزی مورد تأیید اجماع امت باشد یا سنتی از پیامبر وجود داشته باشد که اختلافی در آن نباشد یا قیاسی باشد که "عقول عدالت آن را بفهمند" حجت را باید پذیرفت و به درستی آن به واسطه اجماع، سنت و قیاس اقرار کرد؛ در غیر این صورت حجت باطل است و انکار آن واجب. نویسنده سپس از خوانندگانش می‌خواهد که در "امور مختلف فیها" راه نجات را که همان رد کردن علم آن به سوی خداست انتخاب کنند و برای انتخاب حق به حجت خداوند متوسل شوند و چون "این جماعت" دعاوی شان بر خلاف ضروریات اسلام است و این از اجماع

^{۸۴}حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی یکی از مبلغین معروف بهایی که موفق به دیدار بهاءالله در اردن شد و هفت ماه در آن شهر اقامت کرد. وی دوران عبدالبهاء عباس افندی فرزند و جانشین بهاءالله را هم درک کرده است. او کتابی دارد با نام بهجةالصدر که در حقیقت شرح حال خود او است و به نه قسمت تقسیم می‌شود و هر قسمت به یک بهجت اختصاص دارد. مثلاً بهجت چهارم وقایع اسارت و محبوس شدنش در مصر و سودان (خارطوم) است که با شش نفر دیگر از بهاییان گرفتار حبس شده بوده است. نگاه کنید به:

<http://ir3.vaselan.org/he-biography.html>

^{۸۵}زین‌العابدین خان کرمانی، صواعق البرهان فی رد دلائل العرفان (کرمان، چاپخانه سعادت، ۱۳۲۱)، ۱۱-۱۰.

در دست عوام و جهال بیاندازد و به آنها امکان دخل و تصرف در معقولات دهد که "چنان آنها را ضایع و فاسد می‌کنند که کسی که اندک ربط از آنها داشته باشد هوش از سرش می‌رود."^{۸۸}

زین العابدین خان در ادامه کتاب به ایرادی می‌پردازد که از سوی نویسنده علیه پدر و خاندانش وارد شده است. میرزا حیدر علی اصفهانی با قافیه سازی کریم - اشاره به محمد کریم خان - با ائیم - یعنی گناهکار - وی را به "شجره ملعونه" ای شبیه کرده که در احادیث شیعی مراد از آن بنی امیه است و با این تشبیه محمد کریم خان و مابقی مشایخ شیخی را از شجره بنی امیه دانسته است: "حال برویم بر سر آن عداوت‌ها که با مولای بزرگوار من (ع) به کار برده و کنایاتی که ذکر کرده اول آنکه آیه مبارکه و ماجعلنا الرؤیا التی اریناک الا فتنة للناس را ذکر کرده و اشاره به حدیث رؤیا نموده است و شجره ملعونه را ذکر کرده که در اخبار فرموده‌اند که مراد از آن بنی امیه هستند آن وقت دو آیه از قرآن که لفظ ائیم داشته است ذکر کرده و منظورش اشاره به مولای بزرگوار من است که از باب خفص جناح و اعتراف به تقصیر که شیمه همه انبیاء و اولیاء و صلحا بوده است لفظ ائیم را که قافیه کریم بوده اختیار فرموده است و در اوایل کتب خود ذکر فرموده و در آخر گفته است که این از همان شجره است یعنی از بنی امیه."

وی ابتدا به ذکر نسب و سوانح احوال اسلافش می‌پردازد و آنها را از سادات صفویه می‌داند که با از میان رفتن آن خاندان به خدمت به قاجاران مشغول شدند.^{۸۹} سپس به مسأله مهم دوستی آل محمد اشاره می‌کند که از دیرباز در اعقاب وی رایج بوده است: "غرض این است که آن که تابع آل محمد است (ع) از ایشان است هر که می‌خواهد باشد و آن که غاصب حق ایشان است آن هم شأنش معلوم است هر که می‌خواهد باشد و حال اینکه الحمدلله رب

العالمین سلسله جلیله ما ربطی به شجره ملعونه ندارند و در این جزء زمان با این همه اضرار الشکر لله کسی که تمام وقت و همت او مصروف خدمت و نوکری آل محمد (ع) است مشایخ ما بوده‌اند و هستند و امروز زبان مردم چاک و بند ندارد هر که هر چه می‌خواهد می‌گوید امیدواریم که فردای قیامت جزای عمل و قول هر کسی به او برسد."^{۸۹}

و در آخر می‌رود به سراغ صفت ائیم که از سوی میرزا حیدر علی اصفهانی به پدرش نسبت داده شده و می‌پرسد که آیا این صفت - که نویسنده دلائل العرفان - آن را از یکی از آیات قرآن وام گرفته "درباره کسی است که خود از باب اعتراف به تقصیر نسبت ائیم به خود دهد یا آنکه درباره کسی است که خود را بری از گناه بشمرد و علاوه خود را عزیز کریم بشمرد؟" و بعد از آن چنین ادامه می‌دهد که "مولای بزرگوار من اگر چه اسم مبارکش مناسب با مسمی واقع شده بود و خداوند به او کرامت‌ها عنایت فرموده بود معذک کله ابد مدعی کرامتی برای خود نبود و بالعکس خفص جناح نموده خود را ائیم می‌خواند؛" چرا که ائیم خواندن خود در سنت اهل بیت سابقه دارد و مکرراً ائمه شیعه اقرار به "ائیم خاصه فرموده‌اند."^{۹۰}

دلیل دیگر برای رد بایبان سوء تعبیر آیات و روایات در مورد ظهور امام غایب و استفاده از آنها برای توجیه دعاوی باب است. نویسنده مشخصاً به حدیثی اشاره می‌کند که آن را مدعیان دعوت نو دلیلی بر حجیت خود گرفتند. طبق حدیث مزبور - ادار فی القائم منا ثلثة ادارها فی ثلثة من الرسل - ظهور امام غایب بدون قهر و غلبه صورت می‌گیرد و از آنجا که سر بر آوردن باب نیز بدون خشونت و جنگ بوده، لذا سیر وقایع شاهدی بر حقیقت او تعبیر شد. افزون بر این نویسنده مدعی می‌شود که آن ۳۱۳ نفر وعده داده شده که در رکاب امام منتظر می‌جنگند، همان ۳۱۳ نفری‌اند که در "شیخ طبرسی که طبرستان است جمع شدند و به خونشان شهادت دادند انه هو الحق و ما بعد الحق الا الضلال، بلکه خون هر یک بر صفحه عالم نوشت."^{۹۱}

پاسخ زین العابدین خان خواندنی است و با استدلال‌های مشایخ سابق در پاره‌ای جهات تفاوت دارد. او نه تنها مانند اسلاف خود استدلال‌های کلامی در رد بایبیه می‌آورد، بلکه بدعتی می‌کند و پیشتر می‌رود و وارد مجادلات غیر کلامی و غیر دینی هم می‌شود. وارد کردن اتهامات اخلاقی به باب و پیروانش - که در ذیل برخی از آنها را می‌آوریم -

^{۸۲} کرمانی، صواعق، ۲۵-۲۰.

^{۸۳} کرمانی، صواعق، ۲۹-۲۷.

^{۸۴} کرمانی، صواعق، ۳۰.

^{۸۵} کرمانی، صواعق، ۳۸.

^{۸۶} کرمانی، صواعق، ۶۵-۶۱.

^{۸۷} کرمانی، صواعق، ۱۴۷.

^{۸۸} کرمانی، صواعق، ۲۱۳-۲۱۰.

^{۸۹} کرمانی، صواعق، ۲۱۴-۲۱۳.

^{۹۰} کرمانی، صواعق، ۲۱۴.

^{۹۱} کرمانی، صواعق، ۲۴۷-۲۳۷.

از این جمله است. این اتهامات خارج از چارچوب جدال‌های کلامی‌اند که مشایخ قبلی درگیر در آنها بودند و باب جدیدی از دعوا را می‌گشایند که در جدال‌های بعدی با بایبه و بهایت به کرات مورد استفاده قرار می‌گیرد. فقره ذیل از این لحاظ حائز اهمیت است:

“این مرد حیا نمی‌کند یک مشت مردمان اراذل و اوباش که به طمع حطام دنیا گرد ملا حسین بشروئی و ملا محمدعلی خراسانی جمع شده و حسب الفتوای حضرات دست از جمیع رسوم اسلام بلکه همه ادیان برداشته و با قره‌العین اعمال قبیحه شیعه بجا می‌آوردند که نفوس سلیمه از شنیدن آنها مشمز است و میرزا علی محمد هم با آنها نبود و او را ظاهراً به تبریز برده بودند و در چهارپق محبوس بود و بعد از آنکه در مازندران بنای جنگ شد همه آنها کشته شدند مگر معدود بسیار کمی که دروغ‌های حضرات را دیدند و تائب شدند پس حال اینها چه شباهت دارد به حال اصحاب امام، غریب است والله گفتن این کلمات و از آن غریب‌تر شنیدن و قبول کردن این همه تفصیل در اخبار و این همه ذخیره کردن اصحاب برای قائم آل محمد و این همه اخبار ظهور و وعد و وعید برای این بود که این مرد برخیزد بدون هیچ کمالی و هیچ صفتی از صفات امامت و این دعوی را بکند.”^{۹۲}

وی در نهایت این بحث را چنین به پایان می‌برد که از آنجایی که در احادیث و اخبار مطلقاً اختلاف نیست، همین بر بطلان امر باب دلالت می‌کند و از نویسنده دلائل العرفان می‌خواهد که پیش از آنکه مانند گوساله صد در صد شنیده‌ها را بدون واکاوی اخبار و دلیل و برهان باور کند “اول رجوع به آل محمد (ع) بکن و حق را بشناس آن وقت پی اهلس برو؛ زیرا که حقیقت ایشان را مسلم کرده‌ایم و حقیقت دیگری هنوز معلوم نیست.”^{۹۳}

زین‌العابدین‌خان در نهایت دیدگاه کلی مسلمانان و خاصه شیعیان را نسبت به بهاییان چنین بیان می‌کند. وی آنها را متمم به ارتکاب “فواحش و اعمال قبیحه”، “ریا”، بروز اعمال خبیثه، حلال کردن زنان خود بر یکدیگر و مباح دانستن لواط می‌کند^{۹۴} و حدیثی از امام رضا می‌آورد که “هر که مدعی نبوت شود بعد از خاتم و کتاب جدید بیاورد قتل او بر جمیع شنوندگان از او واجب است.”^{۹۵}

در کتاب دیگری با عنوان معراج السعاده که ردیه بر بهایت است، وی مفصلاً به سه مبحث به انکار معجزه از سوی بهاییان و اعتقاد ایشان به تناسخ و

تأویل پرداخته است. وی در آغاز کتاب اشاره به کتاب مولایش - منظور محمدکریم‌خان سابق‌الذکر است - می‌کند که “به امر شاه شهید طاب ثراه” نوشته شده - همان خاتم ناصریه که ما از آن نقل قول آوردیم - و در آن یکی از افتخارات طایفه شیخیه نام برده شده است و آن همان مخالفت باب و آیین وی با شیخیه است.^{۹۶} مقدمات کتاب تا برسد به انکار انکار معجزه و توضیح تأویل تکرار مباحث مشایخ سابق است و رد مدعاهای بایبان با دلایل نقلی.

بحث نویسنده در خصوص انکار معجزه از سوی بهاییان و اثبات آن با استفاده از آیات و روایات حاوی مطلب خاصی نیست می‌ماند مبحث تأویل که او نیز همانند محمدخان براهین قوی در اثبات تأویل درست و بطلان تأویلات ادعایی بایبان و بهاییان دارد. به باور او “کسی غیر از راسخین در علم” تأویل قرآن را نمی‌داند: و “آن مخصوص است به آل محمد علیهم‌السلام ... و آنچه را که به ما فهمانیده‌اند و عمل و دیانت به آن را بر ما فرض نموده‌اند آن محکم است و آنچه بر ما مشتبه و مجهول مانده متشابه است و البته آن را بجای خود باید گذاشت و ایمان نوعی به آن داشت که هر چه هست حق است، اما کسانی که در دل‌های ایشان زیغ است و میل و اعراض از حق مانند این جماعت متابعت متشابه را می‌کنند بجهت طلب فتنه و طلب تأویل آن و البته محکم که نباشد تأویل حق آن مشتبه است پس تأویلی برای باطل خود می‌کنند و پیروی آنرا می‌نمایند و یقیناً حجتی در آن نیست.”^{۹۷}

زین‌العابدین‌خان به آیه‌ای از قرآن اشاره می‌کند - ان الساعة آتیة اکاد اخفیها لتجزی کل نفس بما تسعی - که با تمسک به آن بایبان توقیت و آمدن امام یعنی باب را توجیه می‌کنند: “و تو می‌گویی که این آیه صریح در توقیت است و این مدت باید بگذرد تا امام بیاید و این شخص آمده پس امام است و حقیقه سفیه است آنکسی که از شما بپذیرد.” وی آیه را مصداق متشابهات و تأویل آن را با تأویل امثال سفیانی و دجال به یکسان می‌داند و برهان می‌آورد که “به تعیین وقت عرضی یا مکان عرضی یا آمدن اشخاص دیگر به هیچ‌یک از

^{۹۲} کرمانی، صواعق، ۲۴۸.

^{۹۳} کرمانی، صواعق، ۲۵۳.

^{۹۴} کرمانی، صواعق، ۳۱۱.

^{۹۵} کرمانی، صواعق، ۲۹۸.

^{۹۶} زین‌العابدین‌خان کرمانی، معراج‌السعاده (کرمان: چاپخانه سعادت، ۱۳۴۸)، ۵.

^{۹۷} کرمانی، معراج، ۳۱.

اینها شخص امام شناخته نمی‌شود. وی سپس به بحث تناسخ می‌پردازد و با باطل دانستن این عقیده بایان که ظهور بابت را رستاخیز اسلام می‌داند، تناسخ را در زمره مزخرفاتی می‌داند که با دلایل عقلی و نقلی مردود است. نویسنده اعتقاد به تناسخ را مستلزم بی‌اعتقادی به آخرت و باور به جاودانگی دنیا و باور به آن را مستلزم انکار اسلام می‌داند.^{۹۸}

در رساله صاعقه (۱۳۳۰ق) که به صورت پاسخ به بیست پرسش سائلی نامعلوم یا به تعبیر نویسنده رساله "یکی از اجله اخوان عظیم الشان" نوشته شده است، زین‌العابدین خان رساله حاضر را تکمله‌ای بر کلیات صواعق البرهان می‌داند که پیشتر در جواب دلائل عرفان به تحریر در آمده بود و ما هم از آن یاد کردیم. روش پاسخگویی نویسنده استدلال‌های عقلی خسته کننده‌ای است که هر از گاهی شواهدی از نقل هم با آن همراه می‌شود و در مجموع تکرار همان استدلال‌های صواعق البرهان است.

به غیر از شهاب ثاقب که نسخه‌ای از آن پیدا نشد، ده ردیه‌ای که بررسی کردیم توسط سه تن از مشایخ مکتب شیخی و در فاصله هشتاد سال تحریر شدند؛ مابقی مشایخ یعنی ابوالقاسم خان ابراهیمی ملقب به سرکار آقا (۱۳۹۰-۱۳۱۴ق) فرزند زین‌العابدین خان و عبدالرضا خان ابراهیمی (۱۳۵۸-۱۳۰۰ش) سنت ردیه‌نویسی را احتمالاً به علت فیصله یافتن "مسأله" بابت و بهائیت ترک گفته و از این گونه مجادله‌های قلمی چشم پوشیدند و وارد مناظره‌های بعدی با بهائیت نشدند. محمد توکلی طوقی در مقاله خود با عنوان "بهایی‌ستیزی و اسلام‌گرایی در ایران" این فرایند را "دگرسازی" می‌نامد و آنها را "جدل‌های درونی در فرجام‌شناسی شیعه"^{۹۹} ارزیابی می‌کند که اگرچه راه را برای بابی‌ستیزی و بهایی‌ستیزی‌های بعدی آماده کرد، اما در روش برخورد و در نگاه به مسأله با آن متفاوت بود.

دلیل این امر نیز این باور مکتب شیخی است که هر مبارزه دیگری به غیر از مجادله قلمی در زمره وظایف امامی است که فعلاً غایب است و در صورت ظهور، شمشیر وی حق را از باطل جدا خواهد کرد:

^{۹۸} کرمانی، معراج، ۴۱-۳۴.

^{۹۹} محمد توکلی طوقی، "بهایی‌ستیزی و اسلام‌گرایی در ایران"، ایران نامه، سال ۱۹، شماره ۲-۱ (زمستان ۱۳۷۹ و بهار ۱۳۸۰)، ۸۱.

^{۱۰۰} توکلی طوقی، "بهایی‌ستیزی و اسلام‌گرایی در ایران"، ۱۲.

^{۱۰۱} کرمانی، صواعق، ۱۳۹.

"باری امید است که شمشیر صاحب الامر (ص) بیرون آید و آن حضرت ظهور فرماید و همه فرق باطله را قلع و قمع فرماید امروز سوای گفتگو و بیان چیزی نیست آن هم فایده به کسی می‌کند که درد دین داشته باشد نه کسانی که عمداً می‌خواهند بی‌دینی کنند و این اسم‌ها را بر سر خود می‌گذارند."^{۱۰۰} از سوی دیگر ردیه‌نویسان از اثرات قلم خود آگاهی داشتند و با علم به همین بود که زین‌العابدین خان اعتراف کرد که "ما این حرف را به طور واقع و حقیقت می‌زنیم که رادع شما در حقیقت پدر بزرگوار من و برادر عالی‌مقدار من بوده و هستند و آن زخم که از شمشیر زبان و قلم ایشان بر جگر شما آمده است که تا قیامت مندمل نخواهد شد از توپ‌ها و تفنگ‌ها که در مازندران و زنجان و تبریز بر شما وارد آمد خیلی سخت‌تر است."^{۱۰۱}

نتیجه‌گیری

مکتب شیخی از آغاز اظهار امر سید علی‌محمد باب در مقابل جریان‌های بابی و بهایی مبارزه قلمی را آغاز کرد که در سال‌های بعد سستی برای مبارزه با این دو جریان شد. در درجه اول درکی که مشایخ شیخی از خود و جایگاه خود داشتند و وظیفه دینی - سیاسی که برای خود قائل بودند موجب شد که آنها با نگاهی درون دینی به طرد و انکار این دو جریان اقدام و با استفاده از مفاهیمی چون کفر، ارتداد، الحاد و ... گفتاری را تولید کنند که جریان‌های تندرو و مبارز اسلامی در سال‌های بعد و بدون اینکه اطلاعی از آن استدلال‌های عقلی و نقلی داشته باشند آنها را در سرکوب مخالفان مورد استفاده قرار دادند. عامل دومی که چنین واکنشی را در میان شیخیان برانگیخت این بود که بابیان اولیه و مشخصاً خود باب مکتب شیخی و رهبرانش را مورد خطاب قرار دادند و با ادبیاتی که دست کمی از ادبیات به کار رفته علیه خودشان نداشت، دشمنی شیخیان را برانگیختند. شیخیان در ایامی که نزاع قلمی به راه افتاده بود دست بالا را پیدا کردند و پیروز این میدان شدند. اما به رغم بیگانه‌ستیزی آشکار شیخیان که در آثاری چون خاتمه ناصریه هم به وضوح به چشم می‌خورد، از سوی ردیه‌نویسان هیچ تلاشی در جهت پیوند زدن بابت و بهائیت با عوامل خارجی انجام نشد و آنها صرفاً روایت‌های کاذب و معوجی از تشیع و اسلام تلقی شدند. ردیه‌های بعدی خارج از جریان شیخیه فاقد ارزش علمی و ادبی و فقط بیانه‌هایی ضعیف و پر از ناسزایند که دو پیامد عملی مهم داشتند: صدور فتاوی دینی از سوی مراجع شیعی و آغاز سرکوب خشن و خونین که نتیجه‌ای جز دگرسازی این دو جریان فکری - اجتماعی نداشت و دوم برقراری پیوند میان این دو جریان با بیگانگان که به بیگانه‌سازی آنها انجامید.